



۳ اشتباه بزرگ افراد باهوش درباره یادگیری

هوشمندی انسان یکی از ویژگی‌های ممتاز و درعین حال مرموز او است؛ از این جهت مرموز که به همان اندازه که می‌تواند در موفقیت آدمیزاد موثر باشد، به همان اندازه و در اشکال بسیار پیچیده‌ای ممکن است باعث شکست و ناکامی او شود. آدم‌های باهوش نیز اشتباه می‌کنند؛ اما این اشتباهات در سطحی از پیچیدگی قرار دارند که برای این افراد به سادگی قابل تشخیص نیست، دقیقاً به این علت که خود را باهوش می‌دانند! در این مقاله ۳ اشتباه بزرگ در زمینه یادگیری را مرور می‌کنیم.

آدم‌های باهوش نیز اشتباه می‌کنند و اغلب این اشتباهات دیر یا زود برای خود آنها روشن می‌شود، مثلاً تصمیم به خریدن یا نخریدن یک کالا، رفتن یا نرفتن به یک سفر و انتخاب یا عدم انتخاب یک رشته تحصیلی. این اشتباهات دیر یا زود در گذر زمان خود را نشان می‌دهند و ممکن است فرصت داشته باشیم از آن تجربه بیاموزیم. اما اشتباهاتی هستند که در سطوح بالاتر رخ می‌دهند، ماهیت پیچیده‌ای دارند و بعضی از افراد باهوش ممکن است در تمام طول عمر خود هرگز به اهمیت آن پی نبرند. در ادامه سه مورد از اشتباهات فاحش در «یادگیری» را زیر ذره‌بین می‌گذاریم.

۱. اکراه از یادگیری از افراد فرودست

آیا شما هم از یاد گرفتن چیزی از یک نفر کم‌هوش‌تر، کم‌سوادتر و یا کم‌تجربه‌تر از خودتان اکراه دارید؟ شما تنها نیستید. این یکی از اشتباهات بزرگ افراد باهوش است. فرض کنیم شما یک تحصیل‌کرده باهوش در رشته MBA هستید. روزی تصمیم می‌گیرد در جایی از شهر محل سکونت خود یک مغازه یا بیزینس راه‌اندازی کنید. طی رفت‌وآمد به محل موردنظرتان یک روز همان اطراف، کسی که آس‌وپاس و بیکار به نظرتان می‌رسد و معمولا همان دور و اطراف می‌پلکد، از قصد شما آگاه شده و خیلی تصادفی به شما می‌گوید اینجا فلان بیزینس جواب نمی‌دهد. شما با توجه به هوشمندی، تحصیلات عالی و قوه محاسباتی و بررسی میدانی که درباره آن محل انجام داده‌اید از کنار این توصیه می‌گذرید و به آن اهمیت نمی‌دهید تا اینکه چند وقت دیگر، بعد از ماه‌ها تلاش بی‌ثمر یاد توصیه آن آدم به‌ظاهر آس‌وپاس می‌افتید!

از آموختن از افرادی پایین‌تر از خودتان اکراه نداشته باشید. مثلا اگر مدیرعامل هستید، از توصیه یا هشدار کارمندان سطوح پایین‌تر از خود اکراه نداشته باشید. در این دام هوشمندی خودتان نیفتید. از هر کسی می‌توان چیزی یاد گرفت و معمولا این آموزه‌ها در تضاد آشکار با تحلیل یا دیدگاه فعلی شما هستند. اگر غیر از این بود، شما دیدگاه یا توصیه این افراد را بی‌اهمیت یا اشتباه نمی‌دیدید. به‌ویژه به آموزه‌های تجربی دیگران به‌اندازه آموزه‌های تحصیلی خودتان بها دهید.

۲. اکراه از مشورت گرفتن

این یکی از جهانی‌ترین رازهای خصوصی است! تقریبا همه آدم‌های باهوش به‌صورت خصوصی نزد خودشان معترف هستند که از مشورت گرفتن از دیگران اکراه دارند؛ ولی در ظاهر همه به ارزش مشورت گرفتن آگاه‌اند. علت آن است که مشورت را به‌صورت غیرمستقیم اعتراف به داشتن نقطه‌ضعف یا خطا کار بودن می‌پنداریم. همه از اعتراف

به داشتن نقاط ضعف پرهیز می‌کنند؛ آدم‌های باهوش بیشتر. لو رفتن نقاط ضعفمان چنان هولناک به نظر می‌رسد که طیفی از کابوس‌ها، از بی‌آبرو شدن نزد آشنایان تا کاهش اعتبار اجتماعی را مجسم می‌کنیم. ممکن است فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی ما به خطر بیفتد و الی آخر.

اما روبرو شدن با نقاط ضعف آن‌قدرها هم فاجعه‌آمیز نیست. در بدترین حالت، اثر منفی آگاه شدن دیگران چند هفته بیشتر دوام نمی‌آورد. این راز مهم در زندگی را به‌خاطر بسپارید: «اغلب افرادی که در تمام طول زندگی ملاقات می‌کنید، کمترین اهمیتی به موفقیت یا ناکامی شما نمی‌دهند. آنها چنان غرق در زندگی و مشکلات خود هستند که کامیابی دیگران برایشان به‌اندازه چالش‌هایشان بی‌اهمیت است.» آدم‌های کم ادعتر و کم‌هوش‌تر ممکن است خیلی سریع‌تر از شما به اشتباهاتشان اعتراف و برای حل آنها از دیگران راهنمایی بگیرند درحالی‌که شما عمری را به‌خاطر اکراه از این کار تلف می‌کنید.

۳. اکراه از کارآموزی و تجربه شاگردی

یک وجه دیگر ترس از مشورت، اکراه از تجربه شاگردی است. شاه‌بیت این طرز فکر چنین است: «خودم بلدم! نمی‌خواد یادم بدی!». غرور یک فرد باهوش ایجاب می‌کند که خود را نزد دیگران «همه‌چیزدان»، اهل مطالعه و آگاه از مسائل نشان دهد. در بدترین حالت حاضریم برای یادگیری موضوع یا مهارتی که نمی‌دانیم در یک کلاس یا دوره آموزشی شرکت کنیم و یا کتابی بخوانیم. ولی شاگردی؟ هرگز! فکر اینکه مودب و فروتنانه نزد استادکاری نشسته باشیم و نسبت به چگونگی انجام درست آن کار صریحا اعتراف به بی‌اطلاعی کنیم و به‌صورت عملی خواستار راهنمایی و کمک استاد باشیم، بیش از حد فاجعه‌آمیز به نظر می‌رسد. این فرهنگی رایج در ایران معاصر و در تضاد کامل با میراث فرهنگی ما در دوران طلایی علم در کشور (عصر ابوریحان، بوعلی و خیام و خوارزمی) است. اما این پدیده در همه کشورهای دیگر نیز به یک رویه غالب تبدیل شده است؛ آن‌چنان رایج که رابرت گرین، نویسنده معروف و پرفروش، کتابی

در همین زمینه به نام Mastery (استادی) نوشته که فصل اول آن به طور کامل به اهمیت کارآموزی و تجربه شاگردی اختصاص دارد. از مطالعه همین فصل می‌توانید شروع کنید و دیدگاه خود در زندگی را متحول کنید.

["message_box text_color="light]

نکته: هنگام انتخاب استادکار (به‌قصد شاگردی) به دو موضوع بسیار مهم توجه کنید:

۱. به انگیزه علمی مدرس، به موازات نتایج جانبی کارش بها دهید. مثلاً بعضی از ستارگان دنیای تدریس به این دلیل وارد این عرصه شده‌اند که صرفاً خودشان به شهرت و ثروت برسند. در بازارهایی مثل کنکور، تحلیل بازار سرمایه و رموز موفقیت، از این ستارگان به‌وفور یافت می‌شود. آنها مدرس واقعا خوبی در زمینه مورد ادعا (مثلاً کنکور) نیستند، بلکه استادان خوبی برای پول‌دار کردن یا مشهور کردن خودشان هستند. اگر مدرس هستید، دانش و تجربه ارزشمندی دارید و برای انتقال آن به دیگران اشتیاق دارید، اما در صنعت آموزش موفق و شناخته شده نیستید، چنین الگوهایی مناسب نیستند.

۲. بعضی افراد در جایگاه مدرس، دانش یا تجربه خوبی دارند؛ اما در «انتقال» این دانش به دیگران مهارت یا انگیزه کافی ندارند. بعضی مدرسان به شاگردان خود به چشم رقیب آینده نگاه می‌کنند و به آینده آنها حسودی می‌کنند. توجه کنید که هر تحصیل‌کرده‌ای آموزگار خوبی در آن رشته نیست. کارآموزی نزد اساتید ناوارد (ناوارد در مهارت آموزگاری) و شاگردی کردن پیش یک استاد متکبر تجربه‌ای ناخوشایند است و ضررش بیشتر از مزایای آن است.

[message_box/]